

Review of the Tarkhanids Ups and Downs in the Timurid Era

Fatemeh Rostami*

Assistant Professor of History, History Department, University of Sistan and Baluchestan, Iran, fatemehrostami@lihu.usb.ac.ir

Abstract

The term "Tarkhan" is one of the words that is repeated in the sources of Iranian middle history. In the early Islamic centuries, this term was a kind of privilege for a particular group. During the Timurid era, two titles of the Tarakhanids and Tarkhani were introduced. The question of the present research is that what happened to Tarkhan and Tarkhani's position during the Timurid period, and what was the cause of these developments? The findings of the research indicate that Tarkhan's position, which until then was attributed to the group of Turkish troops and relatives, established the nature of the Timurids in two parts of the Tarakanites and the Tarakan emblem. In the Timur and Shahrokh period, the superiority was for Tarkhanids and there was less talk of Tarkhani in historical sources. But after the death of Shahrokh and his wife (Goharshadagha), the term Tarkhanids was changed to Tarkhani. The most important reason for this development was the efforts of Timurid lords like Abdul Latif, Abu Said, and Sultan Hussein Bayqara in limiting the power of Tarkhanids. The policy has gone so far that Tarkhani position was widely accepted by commoners.

Keywords: Tarkhan, Tarkhanids, Timurids, Shahrokh, Abu Said, Abdul Latif, Sultan Hussein Bayqara

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم

شماره چهارم (پیاپی ۳۶)، زمستان ۱۳۹۶، صص ۱۱۹-۱۳۸

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱۲/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۰

بررسی فراز و فرودهای ترخانیان در عصر تیموری

فاطمه رستمی*

چکیده

اصطلاح ترخان یکی از واژگانی است که در منابع تاریخ میانه ایران به‌کرار دیده می‌شود. در سده‌های نخستین اسلامی، این لفظ نوعی امتیاز برای گروه خاصی به شمار می‌رفت. در دوره تیموریان نیز با دو عنوان ترخانیان و نشان ترخانی مطرح شد. سوال پژوهش حاضر این است که ترخان و منصب ترخانی در دوره تیموری دستخوش چه تحول‌هایی شد و علت این تحول‌ها چه بود؟ دستاوردهای پژوهش حاکی از آن است که منصب ترخان که تا پیش از این دوره به گروه نظامیان و اقوام ترک اطلاق می‌شد، در دوره تیموریان در دو بخش ترخانیان و نشان ترخانی ماهیت خود را تثبیت کرد. در دوره تیمور و شاهرخ به‌طور عمده برتری با ترخانیان بود و در منابع کمتر از نشان ترخانی سخن به میان آمده است؛ اما پس از مرگ شاهرخ و همسرش، گوهرشادآغا، واژه ترخانی از قالب منصب ترخانیان به نشان ترخانی تغییر یافت. مهم‌ترین علت این تحول تلاش امیرزادگان تیموری نظیر عبداللطیف، ابوسعید تیموری، پسرش بایسنقر میرزا و سلطان حسین بایقرا در محدود کردن حیطه اختیارات ترخانیان و در نتیجه تضعیف آنان بود. این سیاست تا به‌آنجا پیش رفت که از دوره ابوسعید تیموری به بعد، منصب ترخانی از انحصار امرای ترخانی درآمد و به‌شکل نشان ترخانی به عموم مردم، اعم از اصناف و پیشه‌وران، داده شد.

واژه‌های کلیدی: ترخانیان، نشان ترخانی، تیموریان، شاهرخ، ابوسعید تیموری، عبداللطیف، سلطان حسین بایقرا

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران (نویسنده مسئول) fatemehrostami@lihu.usb.ac.ir

مقدمه

سرگردگان نظامی اطلاق می‌شد؛ اما در دوره پایانی، نظیر دوره ابوسعید تیموری و پسرش بایسنقر میرزا و همچنین سلطان حسین بایقرا، با محدود شدن و تضعیف شدن پایگاه ترخانان این واژه از انحصار این گروه درآمد و به نشان ترخانی که در دوره‌های پیشین متداول بود، تغییر یافت؛ ۲. علت اصلی تحول منصب ترخانی از ترخانان به نشان ترخانی اقدامات سلاطین دوره پایانی تیموریان در راستای محدود کردن ترخانان و حذف کردن و در نهایت از انحصار در آوردن ترخان بودن آنان و رواج آن در بین عموم مردم بود.

استعمال واژه ترخان و منصب ترخانی به متون دوره تیموری منحصر نیست. پیشتر از آن در متون قدیمی‌تر از این واژه یاد شده است و پژوهشگران در بازیابی مفاهیم و معانی آن تلاشی چند کرده‌اند. محسن معصومی و علی غفرانی در دانشنامه جهان اسلام و مصطفی موسوی در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ذیل واژه ترخان نکاتی چند در خصوص بستر تاریخی این منصب نگاشته‌اند. از میان دستاوردهای تخصصی، مقاله ترخان اثر عزیز دولت آبادی به صورت خاص مفهوم لفظی و محتوایی ترخان را بررسی کرده است و کاربردهای متفاوت واژه ترخان را در دوره‌های مختلف تاریخی و از میان حجم بی‌شمار منابع استخراج کرده است. مقاله عبدالرسول خیراندیش نیز در خصوص ترخانان در دوره ایلخانی است و تحولات ترخانی و حضور ترخانان در دوره تیموری را دربرنگرفته است. در میان پژوهش‌های خارجی، مقاله‌های عبدالقادر دونوک (Donuk.A)، بوریدج (H.Beveridge) و لوفر (B. Laufer) در خصوص اصطلاح ترخانی و مقاله خیرالنساء آلان (H.Alan) در زمینه اقتدار خاندان

دوره تیموریان از جمله ادوار تاریخی است که استعمال بسیاری از واژه‌ها و اصطلاح‌های دیوانی در آن رواج داشته است. این اصطلاح‌ها از سده‌های پیشین به تاریخ تیموریان راه یافته بود و در نظام دیوانی این دوره تداوم یافت؛ اما با وجود این، حاکمان تیموری در ماهیت و چگونگی اجرای آن مستقل عمل کردند. از مهم‌ترین این اصطلاح‌ها باید به واژه ترخانان و نشان ترخان اشاره کرد. ترخان به طبقه‌ای خاص از حکومت اطلاق می‌شد که بنابر مصلحت‌های حاکم وقت از هرگونه پرداخت مالیات، باج و عوارض معاف بودند. در دوره تیموریان نیز تیمور با تأسی از چنگیز، اقوامی از نسل مغولان را در ردیف ترخانان قرار داد که به صورت همیشگی و نسل در نسل از این حق سلطنتی بهره‌مند بودند. به تناسب این امتیاز، واژه ترخانان در منابع متقدم تیموری شایع شد؛ اما پس از تیمور و شاهرخ، با افزایش اختلافات ترخانان با سلاطین تیموری و در نتیجه قلع و قمع این گروه توسط ابوسعید تیموری، منصب ترخانان به رواج نشان ترخانی تغییر مسیر داد. در نشان ترخانی هر گروه از اصناف و پیشه‌وران صاحب امتیازات ترخانی می‌شدند.

هدف اصلی پژوهش حاضر پاسخ دادن به این پرسش‌هاست: واژه ترخانی در دوره تیموریان دستخوش چه تحولاتی شد؟ علت‌های تحول منصب ترخانی و فاصله گرفتن از معنی ابتدایی خود چه بود؟ فرضیه‌های موجود در پاسخ به پرسش‌های فوق عبارت‌اند از: ۱. در ابتدای حکومت تیموریان با توجه به تأکید تیمور بر ماهیت نظامی حکومت از یک سو و روابط گسترده امرای تیمور با امیرزادگان تیمور از سوی دیگر، واژه ترخان به گروه خاصی از

بود که بسیاری از حکومتگران گذشته نظیر اویغورها، قرقیزها، بلغارها، مجارها و حتی قراقویونلوها و عثمانی‌ها در مناسبات خود از آن استفاده می‌کردند (Donuk, 1988: 41). معنای آن گویا در هر منطقه متفاوت و خاص آن منطقه بوده است. به طور مثال در ترکی ترخان به معنای درجه عالی از اشرافیت (yüksekasaletderecesi) بوده است و در بین اویغورها در معنای ناظر (nazir) و وکیل (vaki) آورده شده است (Ibid: 44; Alan, 1999: 232).

در تعریفی دیگر، ترخان به منصبی در دستگاه دیوانی نیز اطلاق می‌شده است که در آن فرد ترخانی از تمام تکالیف حکومتی و دیوانی معاف بوده است و در مقایسه با سایر اقشار مردم، از حداکثر حقوق بهره‌مند می‌شده است. آنچه در تاریخ مغول و سپس تیموریان مبنای تعریف ترخان قرار گرفته است، بحث معافیت و حق ویژه سران نظامی بوده است که در جنگ‌ها پیروزی کسب می‌کردند (Laufer, 1917: 592). با این تعریف، اطلاق ترخان به پادشاهان سمرقند در حیطه این پژوهش نمی‌گنجد. هرچند بعید نیست که بعدها طوایف مغول در امر حکومتی خود، یک یا چند معنی از نام ترخان را از آن استخراج کرده باشند.

در شرح جوینی از حوادث روی کارآمدن چنگیز، نام ترخان به صورت مفصل آمده است. این گزارش درخصوص ترخان شدن دو کودکی است که چنگیزخان را از حمله اونگ‌خان مطلع کردند. چنگیزخان به پاس لطف آن دو کودک، آنها را ترخان کرد. جوینی در ادامه نوشته است: «ترخان آن بود که از همه موونات معاف بود و در هر لشکر که باشد هر غنیمت که یابند ایشان را مسلم باشد و هرگاه که خواهند در بارگاه بی‌اذن و دستوری درآیند و ایشان

گوهرشادآغا در کسوت ترخانی از جمله پژوهش‌های نزدیک به مبحث حاضر است. باوجوداین، تاکنون هیچ‌کدام از آنان به طور مستقل و مجزا به مباحث ترخانی و وضعیت آن در دوره تیموری توجه نکرده‌اند. در پژوهش حاضر تلاش برآن است تا با رویکردی تحلیلی، وضعیت منصب ترخانی در دو دوره ابتدایی حکومت تیموری و دوره پایانی آن واکاوی شود و سپس این دو دوره با هم مقایسه شوند.

وجه تسمیه ترخان

ترخان (طرخان)، ترخون (طرخون)، ترخو و آرخو مجموعه اصطلاحاتی است مشابه که در طول تاریخ وارد ادبیات ایران شده‌اند. بنابه گفته دونوک و لوفر (Laufer, 1917: 592; Donuk, 1988: 41) ترخانی اصطلاحی ترکی است و نه مغولی. هنری بوریچ میان این نام با کتیبه قدیمی و معروف اورخون رابطه مستقیمی می‌داند (Beveridge, oct 1917: 834-835). به خصوص آنکه ترویج ارخون یا همان ترخان از همان منطقه بوده است و همین گمان بوریچ را بیشتر به یقین نزدیک می‌کند. بنابراین گفته لوفر، مبنی براینکه اولین گزارش از ترخان به سلسله تانگ در چین بازمی‌گردد، صحیح به نظر نمی‌رسد (Laufer, 1917: 592).

در منابع اسلامی لفظ طرخون برای پادشاهان سمرقند به کار رفته است. داستان معروف دیدار نیزک طرخان با یزدگرد سوم در مرو، نمونه‌ای از استعمال این واژه برای پادشاه نواحی شرقی است (بلادری، ۱۳۶۷: ۴۴۵). در دیوان لغات ترک این واژه در ذیل واژه آرخو، به معنای امیر، آمده است (کاشغری، ۱۳۸۳: ۳۶۴). به باور دونوک، ترخان لقبی

۲۵۳۵: ۴۲). نکته مهم این است که تأکید در باب این موضوع، بعدها بهانه‌ای شد برای اخلاف چنگیز با هدف طراحی نسب‌نامه‌های جعلی، تا از این طریق از حقوق ترخانی بهره‌مند شوند.

در جمع‌بندی کلی، حیطة امتیازهای ترخان در نه اصل خلاصه می‌شد: در صورت تخطی و جرایم، تا نه بار از مجازات معاف بودند؛ تا نه پشت خود و فرزندان ترخان از تشریفات دیوانی معاف بودند؛ این امتیاز را داشتند که بی‌اجازه سلطان نزد وی روند؛ برای ترخان حق نشستن و ایستادن نزد سلطان و بی‌اجازه او جایز بود؛ اجازه داشتند که به غیر از دختران سلطان، هر دختر و زنی را در حرم خود جای دهند؛ در نزد پادشاه اجازه برداشت نه جام را داشتند؛ در جنگ‌ها و مراسم مهم پیش‌قراول و سردمدار سپاهیان حضور داشتند؛ در گرفتن جوایز و اعطا پاداش رقم دریافتی بیش از نه عدد بود؛ در صورت پیروزی در جنگ‌ها، به استرداد عشر اموال مفتوحه به خزانه ازسوی ترخان نیازی نبود (دولت‌آبادی، ۱۳۷۵: ۳۱ و ۳۲).

در منابع، گاه از ترخانی به صورت عام نیز یاد شده است. این نشان گاه درباره جماعتی از مردم و برای موعدی مشخص، به طور مثال یک روز، صورت می‌گرفت (وصاف‌الحضرة، ۱۳۸۳: ۴۵۳). در خصوص این نوع ترخانی احساس خاص سلطان، خان یا پادشاه در معافیت موقتی جمع یا جماعتی از مردم تأثیرگذار بوده است. این شیوه از ترخانی به خصوص در دوره‌های پس از مغولان و در دوره تضعیف حاکمیت تیموریان رواج بیشتری یافت. برای نمونه میرزا علاءالدوله، نوه شاهرخ، در یک روز مردم را در کانون عنایات ترخانی قرار داد (اسفزاری، ۱۳۳۹: ۱۳۶/۱). واصفی نیز از ترخان کردن مردم عامی ازسوی امیر یا امیرزادگان شیبانی، در دوران بحران

را لشکر و مرد داد و از چهارپای و اولاق و تجملات چندان در حد و حصر نیاید و فرمود تا چندان گناه که از ایشان در وجود آید ایشان را بدان مواخذت ننمایند تا بنهم فرزند ایشان همین معنی مرعی باشد. اکنون از نسل آن دو شخص بسیار اقوام است در همه ممالک و تمامت مکرم و محترم باشند و در خدمت پادشاهان عزیز و موقر و اما اقوام دیگر هرکس که بود مرتبه بلند یافت» (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۳۶/۱).

حوزه اختیار ترخان در مجمع‌الانساب با اندکی تفاوت، موونات و قویچور^۱ و تکالیف سلطانی را شامل می‌شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۲۹/۲). شبانکاره ای برای منحصركردن این حق به گروهی خاص، داستانی به بحث ترخانی اضافه کرده است و نوشته است: «گویند آن روز خرگاهی یافتند که شاخه‌های آن همه از زر صامت بود. (چنگیز) آن خرگاه را پاره کرد و بدان دو کودک بخشید. امروز هرکس که از نسل آن دو کودک‌اند نشانه ایشان آن است که پارهای از آن شاخ چوب خرگاه زرین با وی باشد و بر دوش خود فرو هشته یعنی نشان ترخانی و عنایت چنگیز خان است» (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۲۹/۲).

باتوجه به دو گزارش فوق که بعدها اساس نشان و منصب ترخانی قرار گرفت، ترخان نوعی لطف و معافیت ازسوی خان مغول به اطرافیان خاص خود بود که در قبال فداکاری یا نشان‌دادن شهامت از خود، به آنها اعطا می‌کرد. در گزارش‌های جوینی و شبانکاره‌ای مشخص است که حق ترخان به نوادگان همان دو کودک منحصر بود؛ اما بعدها در منابع، مورخان گونه‌های مختلفی از خاندان‌های ترخانی را به ثبت رساندند. روزبهان‌خنجی در مهمان‌نامه بخارا نسل ترخان را به حاجی‌ترخانان منسوب دانسته است که تیمور با آنها در جنگ بوده است (روزبهان‌خنجی،

ختاست، بر لب رودی بر دامن کوه فرود آمد» (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۸/۱). خواندمیر، مورخ تیموری، با اقتباس از اثر یزدی و تنها با اندک تغییری، معتقد بوده است که: «جمع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خواقین تیمورگورکانی در بلاد ماوراءالنهر و خراسان اقامت داشتند از نسل باتا و قشلیقاند» (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۴۹/۳). با استناد به گفته یزدی و خواندمیر، ترخانیانی که در دوره تیموری بر امور سپاهی و نظامی نظارت داشتند، از نسل همان دو کودک بودند.

تتوی، مؤلف ترخان‌نامه، در اثر خود ترخان را خونریز معنی کرده است و درخصوص انتساب آن به خاندان ارغون، معتقد است که تیمور منصب ترخانی را به امیرایکو، فرزند ارغون‌بن‌اباخان، در قبال رشادت‌های نظامی‌اش اعطا کرد (تتوی، ۱۹۶۵: ۵؛ Alan, 2002: 7).

از این پس، در متون دوره تیموری شاهد اسامی دو گروه از فرماندهان و صاحب‌منصبان نظامی هستیم که حوزه عملکرد و اقتدارشان تنها در بخش سپاهیگری خلاصه نشده است و سیطره‌شان در جمیع امور مهم نظامی و سیاسی حاکم بوده است. در منابع از آنها باعنوان ارغونیان و ترخانیان یاد شده است. ترخانیان به سرگردگی امیرغیاث‌الدین ترخان و فرزندانش بیشتر در حوزه ایران نفوذ یافتند و ارغونیان در قندهار و دره سند رسوخ کردند. در این دوره، گاه امیری به صورت انفرادی ترخان نامیده می شد؛ نظیر گوجه‌ملک که تیمور به وی ترخانی داد (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۰۰/۱)؛ اما مراد از ترخانیان زنجیره به هم متصل افراد نظامی یک خاندان است. در این زنجیره در رأس ترخانیان امیرغیاث‌الدین ترخان حضور داشت. جریان‌های سیاسی دوره اول تیموریان

جانشینی تیموریان و اوضاع نابسامان هرات، یاد کرده است (واصفی، ۱۳۴۶: ۵/۲). آنچه در این پژوهش بر آن تأکید شده است، ترخان در تعریف خاص خود و در قالب منصبی دیوانی است.

وضعیت ترخانیان در دوره تیمور و شاهرخ

با روی کار آمدن تیموریان (۷۷۱ تا ۹۱۱ ق/ ۱۳۷۰ تا ۱۵۰۶ م)، موج دیگری از استیلا اقوام بیابانگرد در دفتر تاریخ ایران آغاز شد. تیمورگورکانی خود را نماینده و جانشین برحق چنگیزخان مغول می دانست. به اعتقاد منز (Manz, 2002: 21)، از جریان نسب‌نامه نویسی مورخان دوره تیموری همچون تاج‌الدین سلمانی و شرف‌الدین علی یزدی و حافظ‌ابرو مشهود است که بخشی از برنامه حاکمان تیموری برای مشروعیت‌بخشیدن به ماهیت حکومت مغولی اسلامی بود؛ چون در ساختار جامعه ایران اسلامی مقبولیت کافی نداشتند. با توجه به مباحث ترخانی از سوی مورخان این دوره، گفته منز صحیح به نظر می‌رسد.^۲

در مقدمه ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی، معروف به جهانگیرنامه، خط‌مشی نویسنده در قبال فرایند مشروعیت‌بخشی به روشنی دیده می‌شود. برای نخستین بار در متنی از ظفرنامه، بحث ترخانی و نحوه انتقال این سمت به گروهی خاص در ساختار جامعه تیموری مطرح شده است. در گزارش یزدی، داستان جوینی درخصوص اعطا منصب ترخانی به دو کودک از سوی چنگیزخان به عینه تکرار شده است (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۷/۱). یزدی در ادامه نسب دو کودک از قول چنگیز چنین آورده است: «آنچه در الوس جغتای ترخان‌اند از نسل قشلق‌اند و هر که را اسم و رسمی مقرر فرموده بود، بر حسب حال، یرلیغ و پاییزه داد و از آن موضع کوچ کرده و در اوزان که سرحد

بر این نکته صحنه گذاشته است که ترخانیان منتسب به یک فرد نبوده است، بلکه بر مجموعه وسیعی از سران نظامی تیموریان اطلاق می‌شده است که به لحاظ نسب و وارثت، همانند حلقه‌های بهم‌تنیده، شاخه بزرگی از ترخانیان را تشکیل می‌داده است. نگارنده این شاخه را در دوره تیمور و شاهرخ شاخه اول ترخانیان می‌نامد که اعضای آن عبارت‌اند از:

شاخه اول ترخانیان: امیرغیاث، الدین ترخان، حسن، صوفی ترخان، محمدصوفی ترخان حسین صوفی ترخان، علی ترخان، احمد ترخان، گوهرشاد، امیرمحراب خان ترخان

امیرغیاث‌الدین ترخان سرشاخه ترخانیان و از سران ترخانی بود که تیمور با اعطا ترخانی او را در تمام امور محق و موجه کرد. تیمور از آن روی وی را به ترخانی برگزید که از نسب قشلیق بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۲۶/۱). این در حالی است که مورخانی همچون حافظ‌ابرو و عبدالرزاق سمرقندی در خصوص انتساب امیرغیاث‌الدین ترخان به قبیله قشلیق سخنی به میان نیاورده‌اند. درحالی‌که در دوره تیموری، از نسل قشلیق‌ها بودن از امتیازات خاندانی بود که به این گروه منتسب بود (Alan, 1999: 230). این امیر ترخانی به همراه پسرانش امیرحسن صوفی، امیرمحمدصوفی ترخان، امیرحسین ترخان و امیرعلی ترخان و البته دخترش، گوهرشادآغا، در حوادث روزگار تیموری حضور چشمگیر داشت (Ibid: 231).

با مروری بر منابع این دوره، درمی‌یابیم که تا چه اندازه تیمور از حضور و راهنمایی‌های امیرغیاث‌الدین ترخان بهره‌مند بوده است. وی در اکثر جنگ‌های مهم، اعم از لشکرکشی به خوارزم (نظام‌الدین شامی، ۱۳۶۳: ۶۶)، فتح شیراز (نظام‌الدین شامی، ۱۳۶۳: ۱۳۴) و محاصره و گشودن بصره و واسط (نظام‌الدین شامی، ۱۳۶۳: ۱۴۴) حضور مستقیم و مؤثر داشته است. در

سال ۷۸۰ق/۱۳۷۹م، تیمور امیرغیاث‌الدین را به همراه سایر امیران زیر فرمان او، برای برتخت‌نشانیدن توقتمش‌خان از الوس جغتایی به ماورالنهر فرستاد (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۶۹؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۵۳۵/۱). پس از چندی، توانمندی و لیاقت فردی به همراه نسب نامه اصیلش، او را به خاندان تیمور پیوند زد. در سال ۷۹۳ق/۱۳۹۱م و در اقدامی درخور توجه، تیمور نگارآغا، دختر امیرغیاث‌الدین ترخان، را برای نوه‌اش، امیرزاده پیرمحمد پسر عمرشیخ و سعادت سلطان، دختر دیگر غیاث‌الدین را برای برادر امیرزاده رستم خواستگاری کرد (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۸۲/۱؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۷۴۳/۲؛ سمرقندی، ۱۳۷۱: ۸۵۰/۲). دختر دیگر غیاث‌الدین، گوهرشادآغا، در سال ۷۹۵ق/۱۳۹۳م به عقد شاهرخ تیموری درآمد؛ بانویی که پس از تیمور، در حوادث سیاسی و فرهنگی عصر تیمور نقش اول دربار بود. علاوه بر وصلت‌های خانوادگی، گویا امیرترخانی واسطه ازدواج تیمور با سایر سران قبیله‌ها نیز بوده است. در گزارشی مشترک از مورخان تیموری، تیمور در سال ۸۰۰ق/۱۳۹۸م غیاث‌الدین ترخان را همراه شمع‌جهان، پسر خضرخواجه‌اغلان، برای خواستگاری تیمور از دختر اوغلان، با هدایای بسیار از نفایس، از سمرقند نزد خواجه‌اغلان فرستاد (یزدی، ۱۳۸۷: ۸۵۷/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۱: ۷۳۵/۲).

با وجود نقش مهم امیرغیاث‌الدین ترخان در حوادث دوران تیمور، جای تعجب است که علت و سال وفات این امیر مقتدر ترخانی در منابع ذکر نشده است. آخرین خبری که در ظفرنامه یزدی از امیرغیاث‌الدین ترخان در دست است، حضور وی در سال ۸۰۴ق/۱۴۲۹م و در واقعه لشکرکشی به شامات است (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۱/۲)؛ اما در اثر حافظ‌ابرو آخرین حضور وی سال ۸۰۱ق/۱۳۹۹م و در فتح دهلی ضبط شده است (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۵۱/۲). با توجه به

امیرترخان پیام‌رسان شاهرخ به وی بود و گویا همین وساطت، تسلیم‌شدن سیدخواجه را باعث شد (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۴۹/۳). در ماجرای شورش پیرعلی ناز نیز امیرحسن‌صوفی نقش کلیدی و مؤثر داشت (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۷۵/۳). در سال ۸۱۸/ق ۱۴۱۶م، پیش از حمله قطعی به کرمان، در کنار علیکه‌کوکلتاش و ابراهیم‌سلطان‌برلاس در مقام امرای نماینده شاهرخ، با سلطان‌اویس‌برلاس، حاکم کرمان، درباره شرایط تسلیم خود مذاکره کرد (حسنی، بی‌تا: ۴۳). این امیرترخانی در سال ۸۲۷/ق ۱۴۲۴م، به مرگ طبیعی درگذشت. برای احترام و تکریم امیرحسن‌صوفی جسد او را در گنبد مدرسه خواهرش، یعنی گوهرشادبیگم، به خاک سپردند. سمرقندی از او باعنوان امیراعظم یاد کرده است که «مظهر کرم و مروت و معدن سخا و فتوت بود» (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۳۵۸/۳).

پس از امیرحسن‌صوفی‌ترخان، پسرش امیرمحراب ترخان روی کار آمد. شاهرخ در سال ۸۲۷/ق ۱۴۲۴م، درست همان سالی که امیرحسن‌صوفی به دیار باقی شتافت، پسر را به امارت دیوان اعلیٰ منصوب کرد (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۴۲۰ و ۳۵۸). او امیر دیوان بود، تومان داشت و حکومت فوشنج از آن او بود. مؤلف مطلع‌سعدین (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۵۴۰/۲) درباره این جانشینی گفته است: «حالا حضرت خاقان سعید [شاهرخ] به خلف صدق او امیر محراب عنایت فرمود، راه و رسم امارت دیوان اعلیٰ که منصب پدر او بود به او تفویض نمود». مطابق منابع وفات او سال ۸۳۵/ق ۱۴۲۲م بود (فصیحی، ۱۳۸۶: ۲۷۰/۳).

برادران دیگر او با نام‌های امیرسیداحمدترخان، امیرسیدعلی‌ترخان و امیرمحمدصوفی‌ترخان دنباله‌رو اقدامات ترخان در ساختار حکومت شاهرخ بودند. در لشکرکشی شاهرخ به مغولستان، امیرسیدعلی‌ترخان از

وقایع پس از وفات تیمور و نیامدن نام غیاث‌الدین ترخان در این وقایع، به احتمال قوی مرگ امیرغیاث‌الدین پیش از وفات تیمور در سال ۸۰۷/ق ۱۴۰۵م یا نزدیک به همین زمان بوده است.

دومین نفر از شاخه اول ترخانی‌علی‌ترخان، فرزند ارشد امیرغیاث‌الدین‌ترخان، بود. در مجمل فصیحی از این امیر و عملکرد او به نیکی یاد شده است. وی همپای امیرمضرب مقام امیرالامرای داشت و همچنین، امیر دیوان امارت اعلیٰ نیز بود (فصیحی، ۱۳۸۶: ۲۲۰/۲، ۲۲۹). پس از او برادرش، امیرحسن‌صوفی‌ترخان، بر مسند دیوان امارت تکیه زد. علت انتساب پسوند صوفی به دنبال نام او و برادرش، حسین، به‌طور دقیق مشخص نیست. تنها از روی شواهد تاریخی حدس‌هایی در این خصوص زده می‌شود: نخست آنکه به احتمال، پسوند صوفی پسوندی رایج در میان قبایل شرق ایران بوده است؛ چراکه حاکم‌های خوارزم در زمان تیمور، یعنی یوسف صوفی و حسین‌صوفی، نیز به همین نام اشتهار داشته اند. حدس دوم آن است که فرزندان امیرغیاث‌الدین ترخان این لقب را برای خود انتخاب کرده بودند تا قرابت خود را به جریان صوفی‌گری نشان دهند. امیرحسن‌صوفی‌ترخان در زمان حیات تیمور، همراه با پدر، در لشکرکشی‌های تیمور حضور داشت. بنابه گفته سمرقندی، در سال ۸۰۸/ق ۱۴۰۶م، هنگامی که میرزامیران‌شاه متوجه خراسان شد، شاهرخ امیرحسن‌صوفی‌ترخان را همراه امیرجهان‌ملک و امیرفیروزه‌شاه به استقبال او فراخواند (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۲۹/۳).

امیرحسن‌صوفی در جریان سرکوب طغیان امیر و امیرزادگان تیموری، دوشادوش شاهرخ و در رکاب او حضور داشت. در تسخیر خراسان و هرات همراه او بود (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۱۳/۳). شاهرخ در جریان شورش سیدخواجه، امیرحسن‌صوفی را نزد او فرستاد.

جانب او روانه شاهرخیه شد (فصیحی، ۱۳۸۶: ۱۰۴/۳). در جریان کدورت میان میرزاالغیبیک و امیرشاه‌ملک، شاهرخ امیرسیدعلی‌ترخان را روانه سمرقند کرد (فصیحی، ۱۳۸۶: ۱۴۷/۳). پس از آن مقرر شد تا او و امیر مضراب «چتر فلک‌سای میرزاابراهیم سلطان درآیند» (فصیحی، ۱۳۸۶: ۱۶۶/۳). در کنار او شمس‌الدین محمدترخان حضور داشت که بنابر منابع، در یزد باغ و بوستان زیبایی برپا کرده بود (جعفری، ۱۳۸۴: ۱۷۵؛ کاتب‌یزدی، ۱۳۵۷: ۱۸۶). شاهرخ پس از عزل نوکر بکنه، حاکم شیراز، امیرسیدعلی‌ترخان را به امارت آن خطه گماشت (کاتب‌یزدی، ۱۳۵۷: ۱۹۵). خراسان را نیز برای مدتی در دست برادر دیگر، یعنی امیرسیداحمدترخان، قرار داد (کاتب‌یزدی، ۱۳۵۷: ۲۷۵).

اما نفر مهم و سرنوشت‌ساز از شاخه ترخانیان، گوهرشادآغا دختر امیرغیاث‌الدین‌ترخان بود. باتوجه به مجموعه اقداماتی که وی برای تقویت پایگاه ترخانیان از خود نشان داد، بی‌تردید وی را باید هم گروه ترخانیان جای داد، مضاف بر اینکه در این دوره، انتساب لقب ترخان برای زنان نیز رایج بود. بابر در حین معرفی حرم شاهرخ از زنانی همچون ترخان‌بیگم و مارباقی‌بیگم یاد کرده است که در زمره ترخانیان بوده‌اند (بابرنامه، ۱۳۰۸: ۱۵ و ۱۴).

گوهرشادبیگم از سایر اولاد امیرغیاث‌الدین کوچک‌تر و همانند دو خواهر دیگر خود، با خویشان تیمور وصلت کرده بود؛ اما زمانه بر وفق حال و اوضاع مساعد برای او چرخید. جدا از اصل و نسل ترخانی، معروف‌بودن و سرشناس‌بودن این خاتون تیموری به علت پیوند عمیقی بود که سرنوشت آن را با خاندان تیمور گره زد. تیمور در سال ۷۹۵ق/۱۳۹۳م، او را به عقد شاهرخ درآورد و گوهرشاد پس از روی کار آمدن همسرش، در تحولات

مهم سیاسی آن روزگاران حضوری مؤثر و بانفوذ داشت. درعین حال مادر سه امیر بزرگ تیموری، یعنی الغیبیک و بایسنغر و ابراهیم‌سلطان بود. بخشی از معروف‌بودن و نامداربودن این شاهزاده‌خانم تیموری به اقدامات رفاهی و عمرانی معطوف است که تجلی آن بنای مسجدجامع مشهد (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۲۶۱/۳) و مدارس (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۲۴۴/۳، ۴۸۳) متعدد است. از این جنبه از اقدامات گوهرشاد در منابع بسیار یاد شده است. محبوب‌بودن چشمگیر او باعث شد که او را بلقیس زمان نام نهند (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۵۹۹/۳).

اما آنچه در این پژوهش مدنظر قرار گرفته است، اقدامات سیاسی و تدابیر مهمی است که گوهرشاد در تقویت بنیان ترخانیان و امرای ترخانی انجام داده است. بررسی‌های تاریخی از دخالت‌های متعدد این زن در زمینه‌های دیوانی خبر می‌دهند. اگرچه بنابه گفته عرب‌زاده (Arbabzadah, 2017: 58)، در ابتدا قدرت این خاتون تیموری تحت نظر خواهر بزرگ‌تر تیمور، یعنی قتلغ‌ترکان‌آغا بود؛ اما پس از مدتی، استقلال لازم را برای نفوذ و اعمال نظر مستقیم به دست آورد. هنگامی که شاهرخ به سال ۸۲۰ق/۱۴۱۸م و در ماجرای اتهام امیرسیدفخرالدین وزیر و امیرعلی شقانی در دخل و تصرف در اموال حکومتی بر آن دو خشم گرفت، شفاعت گوهرشاد باعث تأخیر در صدور حکم مجازات آنها شد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۶۵۱/۳ تا ۵۴؛ سمرقندی، ۱۳۷۱: ۲۴۳/۳).

وی همچنین نوه خود، میرزاعلاءالدوله پسر بایسنقر را بر عبدالطیف، نوه دیگر خود از الغیبیک، برتری داد. لطف و مودت گوهرشاد به میرزا علاءالدوله اسباب رنجش عبدالطیف را فراهم آورد. علاوه بر او میرزاجوکی، پسر شاهرخ، از این ماجرا اظهار نارضایتی کرد و امیراعظم تیموری، جلال‌الدین

نماد آشکار قدرت ترخانیان در دوره تیمور و شاهرخ بود. براساس گفته مؤلف تاریخ جدید یزد، بیش از پنج نفر ترخانی به نام‌های الغ ترخان، رقیه ترخان، ولی ترخان، حسین بن علی ترخان و میرحسین ترخان با گروهی مهاجر و همراه گوهرشادآغا، در سال ۸۵۱ق/۱۴۴۸م از هرات به یزد و سپس اصفهان عزیمت کردند (کاتب یزدی، ۱۳۵۷: ۲۵۲). بعدها همین اقتدار، آرام آرام بستر مناسب را برای زمزمه‌های نارضایتی در دوره پس از مرگ شاهرخ فراهم آورد.

وضعیت ترخانیان پس از مرگ شاهرخ

انزوای ترخانیان

شاهرخ فرزند تیمور در سال ۸۵۰ق/۱۴۴۷م درگذشت. هنوز سه روز از مرگ او نگذشته بود که خبر رسید امرای ترخانی و در رأس آنها گوهرشادآغا، قصد توطئه علیه عبدالطیف، فرزند الغ بیگ، را دارند. خواندمیر این خبر را شایعه‌ای ازسوی «جمعی از مردم شریر جاهل» دانسته است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۳۷/۳). باوجوداین، شایعه تأثیر خود را در نگرش منفی عبدالطیف به ترخانیان گذاشت. او که در زمان حیات شاهرخ از تبعیض‌های گوهرشادآغا دلخور و ناخرسند بود، فرصتی مناسب برای انتقام یافت «مهدعلیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از هرکس که ایمن نبود او را بند فرمود» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۳۷/۳). گویا بغض و کینه این شاهزاده به گوهرشاد، با حبس او تقلیل نیافت. در گزارشی از خواندمیر به نقل از امیرعلیشیر، عبدالطیف تا اندازه‌ای در اسباب ملالت و رنج ترخانیان مبالغه کرد که گوهرشاد در راه رفتن به زندان مرکبی برای سوارشدن نداشت و پیاده، تنها با استفاده از عصایی روانه شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۳۷/۳).

فیروزشاه، به‌اکراه و تنها به اصرار گوهرشادآغا با میرزا علاءالدوله پیمان بست (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۳/۵۶۶).

فیروزشاه از معتبرترین و نزدیک‌ترین امیران تیموری به دربار شاهرخ بود و در تمامی جنگ‌ها و مناسبت‌ها، همانند ترخانیان، در جوار شاهرخ حضور داشت. وی در سال‌های پایانی عمر خود درگیر مسائلی شد که گوهرشادآغا مسبب آن بود. حمایت گوهرشادآغا از میرزاعلاءالدوله ازیکسو و انتصاب میرزاعلی‌شغانی در سمت دیوانی ازسوی دیگر، نارضایتی و کدورت امیرجلال‌الدین فیروزشاه را باعث شد. در همین اوان، شاهرخ او را به‌علت مسائل مالی بازخواست کرد. این مؤاخذه بر امیر گران آمد و به حالت قهر دربار شاهرخ را ترک کرد. شاهرخ میرزا یعقوب پروانچی را برای رفع کدورت و دلجویی از امیر نزد او فرستاد و این سوءتفاهم به‌ظاهر رفع شد؛ اما پس از این ماجرا بیماری امیر تشدید شد و پس از چندی درگذشت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۶۳۳).

در سال ۸۳۰ق/۱۴۲۷م محمد جوکی، پسر شاهرخ، به سرنوشت امیرفیروزشاه دچار شد. بنابه‌گفته خواندمیر، میرزاجوکی نزد شاهرخ ارج و قرب داشت؛ اما گوهرشادآغا «مزاج شریف خاقانی را به حال خود نمی‌گذاشت و پیوسته درباب قبح اعمال شاهزاده سخنان به عرض می‌رسانید» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۳۴/۳). گویا همین فشارها ازسوی گوهرشاد باعث شد تا شاهرخ میرزا جوکی را برخلاف سایر خویشانش، میرزاعلاءالدوله و عبداللطیف، در امور ملک و مال دخل نکند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۶۳۴). به‌علت همین اجحاف و تبعیض، پس ازچندی بیماری‌های مختلف بر جوکی چیره شد و درگذشت. از ماحصل گزارش‌های مورخان، به‌خوبی سیاست‌های این بانوی ترخان در جریان‌های سیاسی دوره شاهرخ محک زده می‌شود. گوهرشادآغا در نوع خود نمونه و

در تقابل با این اقدام، میرزاعلاءالدوله نوه گوهرشادآغا رو در روی میرزاعبدالطیف قرار گرفت. بنابه گزارش سمرقندی علاءالدوله «شاهزادگان میرزاصالح ولد میرزاپیرمحمد شیرازی و امیراوی ترخان و امیراحمدترخان را معین فرمود... اساس جمعیت میرزاعبداللطیف را براندازند و مهدعلیا و امرا ترخانی را از حبس خلاص سازند» (سمرقندی، ۱۳۷۱: ۶۰۷/۴). در نبرد میان علاءالدوله و عبدالطیف، حمایت و همراهی ترخانیان از علاءالدوله علت اصلی پیروزی او بر رقیب بود (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۰۱ و ۳۰۲). به طور کلی، پس از مرگ شاهرخ فعالیت‌های ترخانیان به شکل عمده تحت فرمان اولاد بایسنقر نخست علاءالدوله، سپس سلطان محمد، سپس ابوالقاسم بابر و در نهایت سلطان ابراهیم بن علاءالدوله ذکر می‌شود. اگرچه آنها با الغ بیگ، تنها فرزند ذکور باقی مانده شاهرخ، همچنین با بایسنقر پیوند خویشاوندی ایجاد کردند، گویا به هیچ وجه تمایلی به او نشان ندادند. در سال ۸۵۱/ق ۱۴۴۸م، پس از جلوگیری از قتل علاءالدوله به دست الغ بیگ، امرای ترخانی همراه گوهرشاد عزیمت کردند. دولت‌شاه سمرقندی درباره امرای ترخان و دیگر افراد نوشته است: گوهرشاد، ترخانیان و تاحدودی تمام امرا و وزرای شاهرخ، از ترس الغ بیگ کورگان به امیرزاده سلطان محمد ملتجی شدند.

به واسطه بقایای قدرت ترخانیان و اقتدار گوهرشاد بیگم، بحث دستگیری امرای ترخانی و همچنین ترخانیان توسط میرزاعبدالطیف خاتمه پذیرفت؛ اما بار دیگر و در زمان امیرالقاسم بابر و ابوسعید تیموری تکرار شد. در درگیری میان بابریان و ترخانیان بر سر جانشینی میرزامحمد پسر میرزا ابوالقاسم بابر از یک سو و میرزا ابراهیم سلطان پسر میرزاعلاءالدوله از سوی دیگر، دوباره نقش و حضور

گوهرشادآغا و حلقه ترخانیان در منابع دیده می‌شود. در نزاع میان امیرپهلوان حسین و امیرشیرحاجی که هر دو از جرگه بابریان بودند، بابریان جمع بی‌شماری از ترخانیان نظیر امیراویس ترخان و فرزندانش یوسف خان و خسروخان را از دم تیغ گذراندند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۵/۴). در این ماجرا همچنان گوهرشادآغا و ترخانیان بودند که موفق شدند با برتخت‌نشاندن میرزا ابراهیم، پسر علاءالدوله، چراغ شوکت ترخانیان را پرفروغ نگاه دارند؛ اما سایش قدرت میان ترخانیان با مخالفان، در نهایت در دوره ابوسعید تیموری به اقتدار ترخانیان خاتمه داد.

بنابه روایت خواندمیر «جمعی از مفسدان فتنه‌انگیز» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۸/۴) در صدد برانگیختن آتش فتنه میان خاندان تیموری برآمدند. این گروه که خواندمیر اسامی آنها را اعلام نکرده است، ابوسعید را به گوهرشادآغا و اطرفیان او دلسرد کردند. از سوی دیگر امیرشیرحاجی، از امرای معروف تیموری، در پیامی به ابوسعید اعلام کرد که: «با وجود قتل امرای ترخانی مادام که گوهرشادآغا در سلک انتظام داشته باشد من به ملازمت می‌توانم رسید» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۸/۴).

ابوسعید که پیش از سلطنت از طریق ازدواج با ملکه سلطان بیگم، دختر اردوبوغاترخان، با ترخانیان رابطه خانوادگی برقرار کرده بود، احمدترخان، برادر گوهرشاد را در مقام امیری نگاه داشت و به او صدمه نرساند؛ اما پس از چندی، به خصوص پس از فرمان قتل گوهرشادآغا، احمدترخان را نیز محدود کرد. خواندمیر معتقد است که نفوذ ترخانیان و در رأس آنها گوهرشادآغا، باعث قتل گوهرشادآغا توسط ابوسعید تیموری شد. اما به نظر می‌رسد حوادث گذشته و مجموعه اقدامات گوهرشادآغا و ترخانیان بیش از یک سوء تفاهم، بیان‌کننده واهمه ابوسعید از قدرت گوهرشادآغا و امرای ترخانی بوده باشد. نکته دیگر در

میرزا علاءالدوله با جهانشاه، سپاهیان جهانشاه جمعی از ترخانیان را به سرکردگی حسن علی ترخان دستگیر کردند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۴۹). مؤلف دیاربکریه از حضور دو ترخانی گزارش داده است: یکی به نام رستم ترخان که حین مقابله جهانشاه با پسرش، پیربداق، در شیراز در در سپاه جهانشاه بود و دیگری ابوالحسن ترخان که آخرین بازمانده ترخانیان شاخه امیرغیاث الدین ترخان بود. ابوالحسن ترخان در سال ۸۷۳ق/۱۴۶۹م، در نقش ملازم یادگار محمد ظاهر شد. امیرزاده مزبور در راه عزیمت از مرعش و آذربایجان به خراسان به قتل رسید (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۶۴، ۴۲۹).

شاخه دوم ترخانی: در شاخه دوم ترخانی بسیاری از اسامی دیده می‌شود که به لحاظ کثرت، بیشتر از دوره اول عصر تیموری بودند؛ اما به لحاظ شدت عمل و محدوده اختیارات بسیار محدودتر عمل کردند و از طرفی به لحاظ نسبت، به صورت زنجیره تنومند و سلسله‌واری نبودند. مهم‌ترین این ترخانیان درویش محمد ترخان پسر اردو بوغاترخان بود. او از معروف‌ترین ترخانیان در دوره دوم تیموری بود که سایر ترخانیان به گونه‌ای با وی پیوند نسبی داشتند. در منابع وی را پسر بوغاترخان و دایی سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا معرفی کرده‌اند (بایر، ۱۳۰۸ق: ۱۳، ۱۵). گویا در مقام و منزلی قرار داشت که امیرعلیشیرنوی که در آن زمان هنوز به جرگه سلطان حسین بایقرا نپیوسته بود، با وی هم صحبت بود و معاشرت می‌کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۳۷/۴). مطابق منابع در سال ۸۷۲ق/۱۴۶۸م، فتنه ترخانیان رخ داد. در این ماجرا گویا درویش محمد ترخان که در سمت والی‌گری بخارا بود، از اقدامات و رفتار نامناسب بایسنقر میرزا، پسر محمود میرزا و نوه علاءالدوله، ناخرسند شد. مطابق گفته خواندمیر «بایسنقر میرزا در

این روایت‌ها نگرش مثبتی است که خواندمیر به گوهرشاد و ترخانیان داشته است. وی قتل گوهرشاد را واقعه‌ای شنیع از سوی ابوسعید تیموری معرفی کرده است. به هر روی پس از گوهرشاد آغا، ترخانیان مهم‌ترین و مقتدرترین حامی خود را از دست دادند. از این تاریخ تا پایان عصر تیموری سیاست شاهزادگان به محدود کردن و تضعیف قدرت ترخانیان معطوف بود. از مهم‌ترین نتایج این رویکرد در وهله اول منقطع شدن ترخانیان به لحاظ شجره‌نامه و در وهله دوم، رواج نشان ترخانی به گروهها و مناصب مختلف بود. یکی دیگر از علت‌های تضعیف ترخانیان در دوران پایانی تیموریان، به خصوص مقارن با روی کار آمدن سلطان حسین بایقرا، اوج‌گیری ارغونیان رقیب ترخانیان بود. بنابه گفته راشدی، مصحح کتاب ترخان‌نامه تتوی، تاریخچه حضور مؤثر ارغونیان به سال ۸۵۵ق/۱۴۵۲م و دوره ابوسعید تیموری برمی‌گردد (راشدی، مقدمه کتاب ترخان‌نامه، ۱۹۶۵م: ۱).

اولین فرد از ارغونیان امیرحسن بصری بود که سلطان حسین بایقرا (۸۸۳ق/۱۴۷۹م) پس از او امیر ذوالنون، پسر امیرحسن بصری، را حاکم قندهار کرد. چنان‌که پیشتر اشاره شد ارغونیان و ترخانیان از جمله خاندان‌هایی بودند که تیمور بنا بر اصل و نسبشان به آنها منصب ترخانی داد. در فواصل حکومت ابوسعید تیموری تا روی کار آمدن سلطان حسین بایقرا، چالش و نزاع میان ارغونیان و ترخانیان شدت گرفت. در سال‌های پایانی حکومت ابوسعید تیموری و هم‌زمان با برتخت‌نشستن سلطان حسین بایقرا، امیر ذوالنون با انتصاب بر قندهار انتقام ترخانیان را گرفت. بنابراین ترخانیان در کانون تهدید ارغونیان قرار گرفتند (Alan, 2002: 8-9).

پس از فوت گوهرشاد آغا، امرای ترخانی در رویارویی با جهانشاه نیز قرار گرفتند. در سال ۸۶۱ق/۱۴۵۷م و در نبرد میان ابراهیم سلطان فرزند

ایام فرمانفرمایی امراء حصار و نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت می‌گردانید و نسبت به ترخانان و سایر سمرقندیان به دستور ایشان رعایت و مکرمت به تقدیم نمی‌رسانید و این معنی بر ضمایر امرای ترخانی گران آمد» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۲۴/۴). سرکرده ترخانان ناراضی درویش محمدترخان بود. بنا بر گفته خواندمیر، وی «به مزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز و استثناء داشت» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۲۴/۴). در وهله نخست، پیروزی از آن درویش محمدترخان و یارانش بود؛ به طوری که موفق شدند سلطان علی میرزا را بر تخت نشانند؛ اما این چیرگی دیری نپایید. جمعی از مخالفان ترخانان به جانب قلعه‌ای روی آوردند که سلطان بایسنقر میرزا در آن محبوس بود و با درویش محمدترخان بنای مخالفت نهادند. در سال ۸۸۸ق/۱۴۸۴م امرای ترخانی به همراه درویش محمدخان، والی بخارا، بایسنقر میرزا، حاکم سمرقند را دستگیر کردند و به جای او، سلطان علی میرزا را به تخت نشانند. از این رو، دوسه روز بعد، خواجه ابوالمکارم که خواندمیر (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۲۳/۴ و ۲۲۴) «او را از اولاد صاحب هدایه می‌شمارد که نسل اندر نسل ملجا اعیان و اشراف ماوراءالنهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت را به عهده داشت»، امرای اهالی سمرقند را با خود همراه کرد و امرای ترخانی و سلطان علی میرزا را از سمرقند بیرون کردند و بایسنقر میرزا را دوباره به قدرت برگردانند. به همین روی، «ترخانان از محافظت قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازه چهار راه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمدترخان اسیر سرپنجه تقدیر گشتند» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۲۵/۴). در جلسه محاکمه‌ای «درویش محمدترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته و از غایت دهشت لب

از گفت‌وگوی فروبسته میرزا بایسنقر از او یک دو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب‌الاذعان بقتلش نافذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش درنوشت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۲۵/۴).

عبدالعلی خان ترخان: یکی دیگر از ترخانان عبدالعلی ترخان بود. نویسنده بابرنامه وی را خویش نزدیک درویش محمدترخان معرفی کرده است که خواهر کوچک درویش محمدترخان، به نام ماریاخی ترخان را به زنی داشت (بابر: ۱۳۰۸ق: ۱۵) به لحاظ ارج و بزرگی به پای درویش محمدخان نمی‌رسید؛ اما با وجود این زمانی که حکومت بخارا را در دست داشت، «نوکر او را به سه هزار رسیده بود. نوکر بسیار خوب و پرشوق نگاه می‌داشت تجسس و تفحص و پرسش و دیوان و دستگاه و شیلان و مجاس او پادشاهانه بود» (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۵). بابر همچنین معتقد بود «شیبانی خان اگرچه نوکر او نبود، اما چندگاه همراه او می‌بود و سلطانان خورد و ریزه اکثر نوکر او شده بودند و سبب این همه ترقی یافتن شیبانی خان و ویران شدن همه خانواده‌ها عبدالعلی خان ترخان شد» (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۵).

باتوجه به گزارش بابر از اوصاف عبدالعلی خان، چنین استنباط می‌شود که مقام این ترخان در نوع خود بی‌نظیر و مهم بوده است. در دوره سلطان ابوسعید تیموری، وی مأمور دفع طوایف عربی شد که در مرزهای شرقی اسباب دردسر تیموریان شده بود. عبدالعلی در دفع این طوایف موفق عمل کرد؛ اما «بعد از سرانجام مهم اعراب تا نواحی نیشاپور و سبزواری تاخته اعلام اقتدار برافراخت». همین اقدام باعث طرد وی از سوی ابوسعید میرزا و فرار وی به استرآباد و نزد سلطان حسین بایقرا شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۲۲/۴).

وی مدتی نیز در دربار بابر بیان محبوس بود و در

کول ملک درگذشت (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۵؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۵/۴). پس از این شاخه منقطع ترخانی، اسامی دیگری در دوره پایانی تیموریان مشاهده می شود که بیش از اتصال به شاخه ترخانی، تنها معرف هویت فردی این امیران بوده اند. افرادی همچون امیراویس ترخان، یوسف ترخان، خسرو ترخان و سایر امیرانی که پسوند ترخان به دنبال نامشان آمده است تا زمانی که گوهرشادآغا زنده بود در ملازمت او قرار داشتند. خسرو ترخان، ملقب به امیراعظم، در حین ورود گوهرشاد به یزد و شیراز همراه او بود (کاتب یزدی، ۱۳۵۷: ۲۲۴) و در تحولات سیاسی مناطق جنوب ایران تأثیرگذار بود (کاتب یزدی، ۱۳۵۷: ۲۲۶). امیراویس خان و یوسف خان نیز از افراد مؤثر ترخانی بودند؛ اما اینان پس از فوت گوهرشادآغا و هم زمان با تهدید و فشار بر ترخانیان در دوره افول تیموریان، ابهت و شوکت ترخانیان شاخه اول را از دست دادند.

رواج نشان ترخانی

به موازات تضعیف ترخانیان و هم زمان با کشته شدن گوهرشادآغا، ابوسعید تیموری در اقدامی تأمل برانگیز به ترویج و اعطا نشان ترخانی به گروه ها و اصناف مختلف دست زد. مهم ترین و مستندترین منبع در خصوص اعطا ترخانی در این دوره منشآت است. این دسته از منابع که به قصد تعلیم و آموزش نگارش نامه نگاری دوره تیموری نوشته شده اند، دربرگیرنده مهم ترین و ارزشمندترین اطلاعات تاریخی هستند که کمتر در سایر منابع یافت می شوند. اثر باخرزی یکی از همین منابع است. وی در اثر خود، منشاء الانشا، از افرادی ناآشنا در کسوت تجار نام می برد که در زمان سلطان ابوسعید تیموری و سلطان

قید بند قرار گرفت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۳/۴)؛ اما پس از روی کار آمدن سلطان حسین بایقرا داروغگی ساخر و تولک به عبدالعلی ترخان محول شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۷۱/۴). در این زمان شیبانی خان از خوارزم به قراباغ کول و از قراباغ کول به بخارا آمد امیر عبدالعلی ترخان به دستور او «نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص به جا یآورد و آن جناب را مصحوب خویش به سمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب از یاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۷۴/۴). این روایت خواندمیر آخرین گزارش از شرح حال این امیر ترخانی است.

باقی خان ترخان: پسر عبدالعلی ترخان و عموزاده سلطان احمد میرزا بود. حکومت بخارا پس از پدر به وی داده شد. «در تاریخ بابریان و در زمان سلطان علی میرزا بسیار کلان شده بود. نوکران او، همانند دوره پدرش، به پنج شش هزار رسیده بود و به سلطان علی میرزا چندانی مطیع و منقاد نبود و با شیبانی خان در قلعه دوبوسی جنگ کرده بود و شکست خورده بود و همان شکست دادن شیبانی خان رفت و بخارا را گرفت به جانور میل بسیار داشت. می گویند هشتصد جانور شکاری داشت اخلاق و اطوار او آنچنان نبود که توان گفت» (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۵).

محمد مزید ترخان: دیگر از ترخانیان دوره دوم محمد مزید خان بود که نام او به کرار در حوادث سال های پایانی تیموریان آمده است. او پسر اردو بوغاتر خان و برادرزاده درویش محمد خان بود و چند سال حاکم ترکستان بود (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۵). شیبانی خان، حاکم ازبک، ترکستان را از او گرفت. بابر درباره او نوشته است: «رأی و تدبیر او خوب بود؛ اما بی باک و فاسق بود» (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۵). بابر او را پس از فتح سمرقند دیده بود. این ترخان در جنگ

حسین‌بایقرا به آنها نشان ترخانی اعطا شد. در این اثر، سندی درخصوص اعطا نشان ترخانی به دکان مشک فروش پیربازار آمده است. شخصی گمنام که نام اصلی آن در سند ذکر نشده است (باخرزی، شماره ثبت ۸۶۶۹۶: ۳۵ تا ۳۷). یکی دیگر از این افراد، فردی است به نام کمال‌الدین محمدتاجر. از این شخص نیز در منابع دیگر یاد شده است. تنها در حکم آمده است: «خواجه کمال‌الدین محمودنجم که به کمال خصال محمودی چون نجم ثابت طالع مسعود است... سعادت و مراتب دو جهانی در آن دانسته که از اقصای مصر و روم با وجود بعد مسافت... متوجه تختگاه خراسان... گشته روی اخلاص و چهره اختصاص بر خاک آستان دولت آشیان ساید» (باخرزی، شماره ثبت ۸۶۶۹۶: ۳۸). مطابق سند، این تاجر از بلاد مصر و روم به خراسان آمده بود و پس از چندی، از ابوسعید تیموری نشان ترخانی دریافت کرده بود. در نشان ترخانی او، غلامان و منتسبان او نیز امتیاز ترخانی داشتند و فرمان صادر شد تا «هیچ وجهی از وجوه و جهتی از جهات از ایشان باج و خراج و صاحب عیارانه و سمسپاری و دروازه بانی و مقومانه و تمغا و زکات نطلبند» (باخرزی، شماره ثبت ۸۶۶۹۶: ۳۸)؛ همچنین او و مقربانش از هرگونه تحمیلات دیوانی، عوارض، شلتاقات راهداری معاف شدند (باخرزی، شماره ثبت ۸۶۶۹۶: ۳۸).

خواجه عبدالحی شیروانی نام دیگری است که در منشآت باخرزی از او سخن به میان آمده است. باخرزی در فهرست کتاب او را خواجه زاده یوسف مصر معرفی کرده است (باخرزی، شماره ثبت ۸۶۶۹۶: ۱). تنها اطلاعات موجود درخصوص هویت عبدالحی شیروانی سندی مندرج در منشآت مذکور است. در این گزارش نام کامل او «خواجه نظام‌الدین عبداللہباقی شیروانی» ذکر شده است (باخرزی، شماره ثبت

۸۶۶۹۶: ۳۴). فحوای سند نشان می‌دهد که شیروانی از جمله افرادی بوده است که از منطقه شیروان روانه دربار تیموریان شده است و پس از جلب رضایت سلطان تیموری، به این نشان دست یافته است. در نشان ترخانی او آمده است: «او را مشمول عنایت و ترخانی کرده... به هیچ باب از او باج و تمغا و زکات و داروغگانه نگیرند و به خلاف مشارالیه هیچ بار، بار او را نگشایند و به کلفت تکلیف پیراهن خریداری او نگردند و به علت سوقات و سلامانه و پیشکش و خدمتانه متعرض حال او نگردند و به هیچ وجهی از وجوه بر چیزی از جهات و حوالات و تحمیلات دیوانی و اخراجات و عوارضات سلطنتی طمع و توقیع نکنند و به بهانه کارگزاری و شلتاق راهداری سنگ تفرقه در راه او نهند و...» (باخرزی، شماره ثبت ۸۶۶۹۶: ۳۴ و ۳۵).

مجموعه دستوراتی که در سند عبدالحی آمده است بیان‌کننده افزایش حوزه اختیارات افراد غیرنظامی در سمت تجارت است. حقوقی که تا پیش از این، به حوزه امتیازات نظامیان ترخانی تعلق داشت. علاوه بر منشآت باخرزی در ترسل اسفزاری، نویسنده معروف دربار سلطان حسین‌بایقرا، نیز سندی درخصوص نشان ترخانی معتمد ارمک‌باف، از صنف بافندگان، آمده است (اسفزاری، شماره ثبت ۱۳۷۱۸: ۷۶ تا ۷۹). در این نامه نام فردی به نام خواجه محمدمشهدی آمده است که گویا علیه ارمک‌باف نامه ای به دیوان فرستاده بود. متن سند نشان می‌دهد که دستگاه حکومت سلطان حسین‌بایقرا از ارمک‌باف رفع اتهام کرده است و او را بر نشان ترخانی ابقا کرده است (اسفزاری، شماره ثبت ۱۳۷۱۸: ۷۸ و ۷۹).

در نامه خواندمیر نیز حکمی مبنی بر اعطا نشان ترخانی به تاجر گزارش شده است که در آن تاجر ترخانی از هرگونه باج و خراج و زکوه و تمغا و سایر

سایر منابع دوره تیموری، از نشان ترخانی او خبری نیست؛ اما نوایی، برخلاف زلالی، او را با نام مولانا ترخانی معرفی کرده است (نوایی، ۱۳۲۳: ۴۱). به نظر می‌رسد که عنوان ترخان از آن‌رو در ادامه اسم او آمده است که خاستگاه سپاهیگری داشته است و به علت علاقه به شعر و شاعری، در محفل شعرا جای گرفته است.

سواى تجار و شعرا، در دوره پایانی عصر تیموری اعطا نشان ترخانی به دیوانیان و البته امیران محلی تعلق گرفت. سندی مندرج در شرفنامه عبدالله مروارید کرمانی در دست است که در آن، سلطان حسین بایقرا به سفارش امیرعلیشیرنوایی به مولانا شمس‌الدین علی منشی نشان ترخانی داده است. در این نامه آمده است که به پاس زحمات خالص مولانا، حال که او در سن پیری و کهولت قرار گرفته است، به او نشان ترخانی داده شد تا از این‌پس، امور زندگانی‌اش در راحتی قرار گیرد (کرمانی، شماره ثبت ۱۴۳۰۱: ۱۴۶). به استناد این حکم، فرزندان مولانا به نام‌های خواجه ناصرالدین منصور و خواجه غیاث‌الدین محمد نیز مشمول نشان ترخانی شدند (کرمانی، شماره ثبت ۱۴۳۰۱: ۱۴۷). با توجه به متن حکم و سفارش امیرعلیشیر در حق مولانا، به نظر می‌رسد که معروف و سرشناس بوده است که نامش در سایر منابع ذکر شود؛ اما متأسفانه کمبودی که در خصوص سایر افراد مذکور در منشآت حس می‌شود، درباره او نیز صادق است. خواندمیر، نویسنده معتبر دوره تیموری که در اثر خود از صاحب‌منصبان عرصه‌های سیاسی و دینی و فرهنگی یاد کرده است، از این منشی تنها گزارشی کوتاه ارائه کرده است. از گزارش خواندمیر چنین برمی‌آید که مولانا شمس‌الدین علی در درگیری‌های سلطان حسین بایقرا با فرزندان و نوه‌های‌اش نقش واسطه را ایفا کرده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۴۸/۴).

تکالیف مسلم معاف بودند (خواندمیر، شماره ثبت ۱۲۹۳۹: ۲۴۴ و ۲۴۵) و در همین اثر، به صورت خاص از نشان ترخانی خواجه کمال‌الدین الیاس چلبی رئیس‌الملک، از معتبرترین تجار تیموری، یاد شده است (خواندمیر، شماره ثبت ۱۲۹۳۹: ۲۴۴ تا ۲۴۸).

نشان ترخانی تنها مختص به تجار نبود، بلکه طیف وسیعی از اقدار مختلف جامعه عصر تیموری را دربرمی‌گرفت. در این میان، شاعران نیز از این حق بی‌نصیب نماندند. در منابع این دوره نام دو تن از شعرا، یکی با پسوند لقب ترخانی و دیگری بدون این پسوند، دیده می‌شود. در منشاء الانشا باخزری حکمی از سلطان حسین بایقرا برای ترخانی‌کردن زلالی شاعر وجود دارد. در این سند علت اعطا نشان ترخانی به زلالی این چنین ذکر شده است: چون زلالی «از زمره ناظران درر غرر منظوم که به وجه حسن رتبه شعر شعری رسانیده و درین وقت متصدی تدوین دواوین و متوجه تألیف اشعار سحر آیین گشته» (باخزری، شماره ثبت ۸۶۶۹۶: ۲۶ تا ۲۸)، بنابراین از نشان ترخانی و مجموعه معافی‌های دیوانی بهره‌مند شده است. نکته حایز اهمیت در این است که به غیر از نوایی، در این زمان هیچ مؤلفی از زلالی یاد نکرده است. در اثر نوایی نیز اشاره‌ای به نشان ترخانی زلالی نشده است. در دو ترجمه از کتاب مجالس‌النفایس،^۳ در ذیل نام او تنها زلالی هروی یاد نشده است و به نشان ترخانی او عنایتی نشده است. پدرش مرد درویشی بود و غزل فروشی می‌کرد (نوایی، ۱۳۲۳: ۷۲) و خود نیز از آنجاکه گاهی از چشمه ذهنش زلال نظم ظاهر می‌شد، به وی زلالی می‌گفتند (نوایی، ۱۳۲۳: ۷۲). مؤلف تحفه سامی سال وفات او را ۹۳۱ق/۱۵۲۵م ذکر کرده است (سام میرزا، ۱۳۱۴: ۱۲۷).

شاعر دیگر این دوره مولانا ترخانی بود که برخلاف زلالی پسوند ترخانی داشت. در منشاء الانشا باخزری و

خوبی به این خاندان انعکاس نداده‌اند. میر تیمور مرعشی آقامحمدروزافزونی را فردی مزدورتر از پدرش، آقارستم، معرفی کرده است که «مردم را به احسان و انعام نواخته و مواعید دلپسند امیدوار می‌کرد» (میر تیمور مرعشی، ۱۳۶۴: ۸۶).

از یک سو با توجه به شمار فراوان نشان ترخانی که امیرزادگان تیموری به اقشار مختلف جامعه می‌دادند و از سوی دیگر درگیری و انزوای ترخانیان، به جهت گیری سیاسی اخلاف تیمور در قبال طغیان و زیاده‌خواهی ترخانیان پی می‌بریم. مهم‌ترین درگیری امیران ترک با اقدامات سلطان ابوسعید تیموری و سلطان حسین بایقرا، در زمینه مباحث اقتصادی مطرح بوده است؛ بنابراین در منشآت این دوره، احکام و فرمان‌های متعددی در خصوص محدود کردن ترخانیان به شیوه‌های مختلف منعقد شده است. به موازات شکاف میان طبقه حاکمیت با سران نظامی در حقوق مالی آنها شامل مستمری، مواجب و سایر کارکردهای دیوانی مانند ادراوات، شلتاق‌ها و...، سایر اصطلاحات رایج در دوره تیموری دستخوش تحول شد. این امر نارضایتی و اعتراض طبقه ترخانیان را در پی داشت. ترخانیانی که تا این زمان به پشتوانه نسب خود و به علت محافظت از حکومت تیموری، بسیاری از امتیازات خاصه دیوانی اعم از ترخانی را به خود اختصاص داده بودند (Subtelny, 1988: 147). امیرزادگان دوره پایانی تیموری پس از بررسی عملکرد ترخانیان و مشاهده قدرت روزافزون آنها، مصلحت را در آن دیدند تا با نگرشی جدید، میان ترخانیان و نیروهای تازه نفس اما مخلص، جانب گروه دوم را بگیرند و خود را از فشار زیاده‌روی‌های ترخانیان رها کنند.

نتیجه

نشان ترخانی یکی از کارکردهای دیوانی در دوره

مستندهای تاریخی همچنین از اعطا نشان ترخانی به امیران محلی خبر می‌دهند. از مهم‌ترین این نشان‌ها، ترخانی کردن آقامحمدروزافزون، فرزند آقارستم، از امیران محلی مازندران است. برخلاف سایر افراد نه‌چندان آشنا، منابع دوره صفوی در خصوص این امیر محلی بسیار سخن گفته‌اند؛ اما در خصوص نشان ترخانی، موثق‌ترین مستند ذکر حکم نشان ترخانی محمدروزافزون از سوی سلطان حسین بایقرا در اثر باخرزی است. در این حکم، آقا محمدروزافزون را برادر علی آقا سرسپاه سیاه‌پوشان معرفی کرده است. از آنجاکه «عصرها و قرن‌ها اسلاف و اشراف او در این خانواده همایون... در کوش و غاشیه یک جهتی بر دوش داشته‌اند» (باخرزی، ۱۳۶۹۶: ۳۰) و چون «مقدم جنود و جیوش و سرسپاه سیاه‌پوشان بوده‌اند» (باخرزی، ۱۳۶۹۶: ۳۱) الطاف همایونی شامل حال آنها شد و به نشان ترخانی مزین شدند.

با توجه به مدارک موجود در حکم ترخانی، به نظر می‌رسد که خاندان سیاه‌پوشان،^۴ به سرکردگی آقارستم و پسرانش، در حمایت از حکومت مرکزی در برابر سایر رقبای تیموریان در منطقه مازندران، نقش اساسی داشتند یا حداقل آنکه تیموریان از آنها همانند سپری در برابر مخالفان خود استفاده می‌کردند. از وقف‌نامه‌ای^۵ که از آقارستم برجای مانده است، اصالت این خاندان که ایرانی‌الاصل بودند، مشخص می‌شود. زمانی که محمدزمان میرزا، پسر یادگار میرزا و نوه سلطان حسین بایقرا، برای انقیاد و اطاعت منطقه مازندران فرستادگانی به آنجا فرستاد، جمع کثیری از امرا به پیشواز آنها رفتند. از جمله این افراد سیاهپوشان غاشیه جرجان بودند که رسم سرسپردگی به تیموریان را ادا کردند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۹۶/۴). به احتمال در همین زمان بود که نشان ترخانی به خاندان محمدروزافزون داده شد. باین حال در دوره صفوی، مورخان نگرش مثبت و

نظامی هم نژاد، در تلاش بودند که حکومتی مغولی را با ماهیت‌های اسلامی ایرانی تثبیت کنند؛ اما با گذر زمان و هنگامی که سیاست جای خود را به فرهنگ بخشید و هم زمان با رویکرد امیرزادگان تیمور، اصرار بر حفظ ترخانیان و استفاده از قدرت نظامی آنها نیز کم رنگ شد و در مواقعی نیز بسان دشمن جدی برای امیرزادگان تلقی شد. به همین علت، ابوسعید تیموری با قلع و قمع ترخانیان و در رأس آنها گوهرشادآغا، به اقتدار چندین ساله آنها پایان بخشید و با رواج نشان ترخانی، این وزنه را به جانب غیرنظامیان سوق داد.

پی‌نوشت

۱- قبچور نوعی مالیات رایج در دوره مغول که در دایره‌المعارف‌ها از مالیات اراضی مستقل بود و به مالیات بر احشام دلالت می‌کرد (فرهنگ معین، ذیل کلمه قبچور). اما از متن کتاب خواجه رشیدالدین فضل‌الله چنین استنباط می‌شود که قبچور نوعی مالیات بود که هم از احشام و بیابانگردان و هم از اهالی حرف و یکجانشینان اخذ می‌شد. برای اطلاعات بیشتر در این خصوص نک: (خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۶۸).

۲- اقدام مورخان دوره تیموری برای مشروعیت بخشی به اقدامات تیمور و خاندانش از مهم ترین مباحث این دوره به حساب می‌آید. علت عمده تلاش امیرزادگان تیموری برای مشروعیت بخشی، تضاد و تقابل دو ماهیت مغولی و ماهیت اسلامی ایران بود. اولی بر پایه سنت یاسای چنگیزی و بر محور اقوام بیابانگرد بود و دومی با پیشینه فرهنگ و دین در ایران سروکار داشت. تلاش برای توازن و آشتی دادن دو شق متفاوت و نامتجانس از سوی تیمور و امیرزادگان تیموری، در سال‌های ابتدایی

میانه ایران بود. مشمولان ترخانی کسانی بودند که از جمیع حقوق خاص حکومتی برخوردار بودند و در عوض، هیچ‌گونه تکلیفی بر آنها تحمیل نمی‌شد. آنها بدون اجازه و با اختیار تام در بارگاه سلطان حضور می‌یافتند. در دوره تیمور و شاهرخ، به‌طور خاص برتری با ترخانیان بود و این حق را به سایر گروه‌های جامعه اعطا نمی‌کردند. ویژگی خاص ترخانیان زنجیره نسبی بود که از پدر به پسر و نوه می‌رسید. به‌علت ماهیت نظامی دوره اول تیموری، نفوذ و اقتدار ترخانیان مضاعف شد. سرکرده امرای ترخانی امیرغیاث‌الدین ترخان در تمامی لشکرکشی‌ها و جریان‌های سیاسی حضور داشت و از طریق نسب و پیوند خانوادگی میان فرزندان او با فرزندان تیمور، حلقه مودت و همبستگی اینان با حکومت تیموری بیشتر و بیشتر شد. این روند در دوره شاهرخ نیز ادامه یافت و گوهرشاد، نماد غلبه ترخانیان، از هیچ کوششی برای حفظ سلطه نیای خود دریغ نورزید؛ اما در دوره عبدالطیف، ابوسعید میرزا و در نهایت سلطان حسین بایقرا دودمان ترخانیان برچیده شد و از اقتدار آنها کاسته شد. شاخه دوم ترخانی قدرت شاخه اول را نداشت و اقدامات امیرزادگان تیموری در حبس، زندانی و قتل ترخانیان به انزوای ترخانیان انجامید. به موازات این تحول، در سمت دیگر نشان ترخانی از سیطره ترخانیان خارج شد و به گروه‌های مختلف مردم تعلق گرفت. در دوره ابوسعید میرزا و سلطان حسین بایقرا، کسانی به نشان ترخانی دست یازیدند که در منابع نام و نشانی نداشتند و اغلب از طبقه متوسط جامعه بودند. با نگاهی به سیر تاریخی دوره تیموری، خط مشی امیرزادگان دوره پایانی در خصوص این تحول بنیادی به خوبی مشاهده می‌شود. دوره نخست با توجه به ماهیت نظامی تیمور، شخص تیمور و فرزندان او با تکیه بر نیروهای

زمامداری تیمور بسیار ناموفق بود و همین شکاف تا پایان دوره تیموری تداوم یافت و چه بسا که سبب اضمحلال حکومت تیموری شد. برای بحث

مشروعیت در دوره تیموری نک: Dale, Stephen (1998) The Legacy of the Timurids, Journal of the Royal Asiatic Society, Third Series, Vol. 8, No. 1 (Apr), pp.

مشروعیت سیاسی نک: Manz, Beatrice forbes (2002) Tamerlane's Career and Its Uses, Journal of World History, Vol. 13, No. 1 (Spring)

۳- مجالس النفایس اثر امیرعلیشیر نوایی کتابی است به زبان ترکی جغتائی. از این اثر دو ترجمه در یک زمان، یکی توسط هراتی و دیگری توسط حکیم‌شاه محمد قزوینی انجام گرفت. هراتی ترجمه اثر خود را لطائف‌نامه نامید. اینک هر دو ترجمه در یک مجلد با نام مجالس النفایس به زیور چاپ درآمده است.

۴- سیاهپوشان مازندران معروف به روزافزونی به خاندان محلی در مازندران گفته می‌شود که آقارستم روزافزون در منطقه سوادکوه تأسیس کرد. شروع قدرت گیری این خاندان مصادف با تجزیه سیاسی تیموریان (۸۹۷ق) بود. پس از آقارستم پسران او علی آقا و محمد آقاروزافزون قدرت را در دست گرفتند. این گروه از رقبای جدی خاندان مرعشی به حساب می‌آمدند. درعین حال به علت اتحاد با شیپانیان، در بدو تأسیس صفویان دشمن جدی آنها نیز به شمار می‌آمدند. بنابراین در جریان درگیری‌های سیاسی، منابع دوره صفوی از این خاندان با نگرشی منفی یاد کرده‌اند. این خاندان پس از استیلاء صفویان، به انقیاد و اطاعت از شاه‌عباس اول مجبور شدند. برای اطلاع بیشتر از این خاندان نک: (رابینو، ۱۳۴۳).

۵- برای مشاهده این وقف‌نامه نک: (رحمانی

کفشگری، ۱۳۹۰).

کتابنامه

الف. کتاب‌های فارسی

. ابن شهاب یزدی، تاج‌الدین حسن، (بی‌تا)، جامع‌التواریخ حسنی، تصحیح حسین مدرسی طباطبایی و ایرج افشار، پاکستان: مؤسسه تحقیقات علوم میانه و غربی. . اسفزاری، معین‌الدین زمچی، (۱۳۳۹)، روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه‌الهرات، تصحیح محمدکاظم‌امام، ۲ج، تهران: دانشگاه تهران.

. شماره ثبت ۱۳۷۱۸، تهران: مجلس شورای اسلامی.

. بابر، ظهیرالدین محمد، (۱۳۰۸ق)، بابرنامه؛ تزوکیات بابری، ترجمه عبدالرحیم خان خانان، بمبئی: بی‌نا.

. باختری، عبدالواسع، منشاء‌الانشاء، نسخه خطی، شماره ثبت ۸۹۶۹۶، تهران: مجلس شورای اسلامی.

. بلاذری، احمدبن یحیی، (۱۳۶۷)، فتوح‌البلدان، تهران: نقره.

. تتوی، سیدمیرمحمدبن سیدجلال، (۱۹۶۵م)، ترخان‌نامه، به اهتمام سیدحسام‌الدین راشدی، چ ۲، حیدرآباد سند: موسسه انجمن ادبی سند.

. جعفری، جعفربن محمدبن حسن، (۱۳۸۴)، تاریخ یزد، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.

. جوینی، عطاءالملک، (۱۳۹۱)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: نگاه.

. حافظ‌ابرو، (۱۳۸۰)، زبده‌التواریخ، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، ۴ج، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

. خنجی، فضل‌الله‌بن‌روزبهان، (۲۵۳۵)، مهمان‌نامه بخارا، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنگاه نشر و ترجمه

- کتاب.
- . خواندمیر، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار نوع البشر، تصحیح جلال‌الدین همایی، ۴ ج، تهران: خیام.
- (۱۳۷۲)، مآثرالملوک، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: رسا.
- نامه نامی، نسخه خطی، شماره ثبت ۱۲۹۳۹، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- . خوفاقی، فصیح‌الدین احمد، (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، تصحیح و مقدمه سیدمحسن ناجی نصرآبادی، ۳ ج، تهران: اساطیر.
- . رایینو، باسنت لویی، (۱۳۴۳)، مازندران و استرآباد، ترجمه وحید دستگردی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- . سام‌میرزا، (۱۳۱۴)، تحفه سامی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
- . سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، (۱۳۷۱)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- . سمرقندی، دولت‌شاه، (۱۳۸۲)، تذکره الشعراء، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
- . شامی، نظام‌الدین، (۱۳۶۳)، ظفرنامه، مقدمه و تصحیح محمداحمد پناهی سمنانی، تهران: بامداد.
- . شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی‌بن‌محمد، (۱۳۷۶)، مجمع‌الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، ۲ ج، تهران: امیرکبیر.
- . طهرانی، ابوبکر، (۱۳۵۶)، تاریخ دیار بکر، تصحیح نجاتی لوغان و فاروق سومر، تهران: طهوری.
- . کاتب، احمدبن‌حسین بن‌علی، (۱۳۵۷)، تاریخ جدید یزد، تصحیح ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران زمین، امیرکبیر.
- . کاشغری، محمودبن‌حسین، (۱۳۸۳)، دیوان لغات‌الترک، تصحیح حسین محمدزاده صدیق، تبریز: اختر.
- . مرعشی، میرتیمور، (۱۳۶۴)، تاریخ خاندان مرعشی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: اطلاعات.
- . مرواریدکرمانی، شهاب‌الدین محمد، شرفنامه، نسخه خطی، شماره ثبت ۱۴۳۰۱، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- . واصفی هروی، زین‌الدین محمودبن‌عبدالجلیل، (۱۳۴۶)، بدایع‌الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- . وصاف شیرازی، شهاب‌الدین، (۱۳۸۳)، تحریر تاریخ وصاف، تحریر عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- . نوایی، امیرعلیشیر، (۱۳۲۳)، مجالس‌النفایس، تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران: بی‌نا.
- . همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، (۱۹۰۶)، تاریخ مبارک غازانی، تصحیح کارل یان و هرتفورد استفن اوستن، اصفهان: پرسش.
- . یزدی، شرف‌الدین، (۱۳۸۷)، ظفرنامه، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ب. مقاله‌های فارسی**
- . خیراندیش، عبدالرسول، (۱۳۹۰) تحول مرتبه ترخانی در انتقال از جامعه تورانی به ایران عصر مغول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۱، ش ۲، ص ۴۹ تا ۳۹.
- . دولت‌آبادی. عزیز، (بهار و تابستان ۱۳۷۵)، ترخان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۵۸ و ۱۵۹، ص ۴۰ تا ۳۱.
- . رحمانی کفشگری، مهدی، (۱۳۹۰)، بررسی، بازنویسی و ترجمه سند وقف‌نامه آقارستم‌روزافزون

مازنی، وقف میراث جاویدان، ش ۷۵، ص ۸۲ تا ۶۷.

ج. منابع لاتین

- . Alan, Hayrunnisa, (1999), "BirTimurluhanimi: Gevherşad ağa vatarhanliEmirleri" ,Prof.Dr. ismail Aka Ermağani, Izmir,s. 231-248.
- (2002), "Argun: Bir Türkmanboyu" Tarih Dergisi, İstanbul, üniversitesiedebiyatfacültesi, pp 7-25.
- . Arbabzadah, Nushin, (2017), "Women and Religious Patronage in the Timurid Empire" Afghanistan's Islam, University of California Press, pp 55-70.
- . Beveridge, H, (1917), "The Mongol Title Tarkhan" ,JRAS; Tarkhan and Tarquinius, JRAS, 1918, 314-318.
- . Laufer , Berthold, " Loan-Words in Tibetan", Sino-Iranica , vol:1.
- . Dale, Stephen Frederic, (1998), "The Legacy of the Timurids", Journal of the Royal Asiatic -Society, Third Series, Vol. 8, No. 1 (Apr), pp. 43-58.
- . Donuk ,Abdulkadir, (1988), "İdarî-Askerî Unvan VE Terimler", İstanbul, Türk Dünyası Araştırmaları Vakfı, pp 44-47.
- . Manz, Beatrice forbes, (2002), " Tamerlane's Career and Its Uses", Journal of World History, Vol. 13, No. 1 (Spring), pp. 1-25.
- (2003), "Women in Timurid Dynastic Politics, in Women in Iran From the Rise of Islam to 1800" , edited by Lois Beck and Guity Nashat(Urbana, IL: University of Illinois Press): pp 121-39.
- . Subtelny, Maria Eva, (1988), "Centralizing Reform and Its Opponents in the Late Timurid Period", Iranian Studies, Vol. 21, No. 1/2, Soviet and North American Studies on Central Asia (1988), pp. 123-151.